

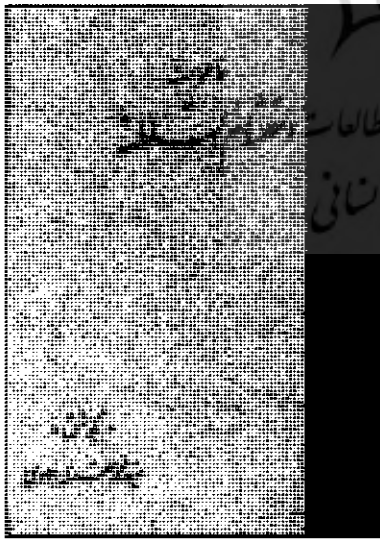
کاوشی در مشروطه

بر اساس کتاب خاطرات احتشام السلطنه

شمس‌الله مریجی

مقدمه

کتاب خاطرات احتشام السلطنه، به کوشش سید محمدمهدی موسوی، در سال ۱۳۶۶ شمسی به وسیله انتشارات زوار در تهران منتشر شد. این کتاب، یگانه اثر احتشام السلطنه است که از وی به یادگار مانده. وی چند کتاب دیگر درباره حوادث کلی و اعمال و اغراض رجال زمان خود نوشته بود؛ ولی چند سال پیش از مرگ، با این استدلال که این آثار بعد از وی، فرزندان را دچار مزاحمت اشخاص خواهد کرد، آن‌ها را سوزانید.^۱



کتاب مذکور که بیش از هفصد صفحه دارد، یادداشت‌هایی است که در ایام فراغت در سال ۱۳۳۹ قمری در شهر برلن آلمان نوشته شده است. نویسنده، هدف خود از نگارش کتاب را این‌گونه بیان می‌کند:

۱. ابراهیم صفایی: رهبران مشروطه، ص ۶۰۹.

چون مقصود از نوشتن این یادداشت‌ها، این نیست که بعد از مرگ در نظر عامه، شخص بزرگ و صاحب مقامات و صفات عالیه جلوه کنم، حتی المقدور سعی دارم از جاده صداقت و راستگویی منحرف نشده و تا جایی که ممکن است و شخصاً آگاهی و اطلاع دارم، حقیقت هر مطلبی را ثبت نمایم. به علاوه من این یادداشت‌ها را برای آن که روزی منتشر شود و عامه مردم آن را مطالعه نمایند، نمی‌نویسم؛ بلکه صرفاً آن‌را برای بازماندگان و اولاد خود و آن‌هایی که مایل باشند اطلاعی از احوال پدرشان داشته باشند و اشخاصی که در طول زندگی با من به جهتی دوستی یا دشمنی داشته‌اند و من طرف مراجعه آن‌ها واقع شده و یا در سر راه ایشان قرار گرفته‌ام و به طور خلاصه به جهت مناسبتی نام آنان ذکر شده را بشناسند و برای آن‌که به اختصار گوشه‌هایی از تاریخ کشورمان ایران را که خود به صورتی در آن وارد و داخل بوده‌ام شرح دهم، این یادداشت‌ها را می‌نویسم (ص ۵).

در این مقاله، پس از گزارشی مختصر درباره زندگی و شخصیت نویسنده و نیز مشخصات کلی کتاب، به بررسی مطالب احتشام السلطنه در باب مشروطیت ایران که حدود یک سوم از مباحث کتاب را تشکیل می‌دهد، پرداخته خواهد شد.

۱. زندگینامه مؤلف کتاب

۱. مشخصات

میرزا محمودخان علامیر احتشام السلطنه، فرزند محمد رحیم خان قاجاردولو، (نوه محمد خان قاجار) در تاریخ ششم شعبان ۱۲۷۹ در تهران متولد شد. مادرش، سلطان خانم، دختر شاهزاده ملک ایرج میرزا پسر فتحعلی شاه قاجار بود که مادرش از مرض قولنج یا آپاندیس در سال ۱۲۸۵ قمری درگذشت. احتشام السلطنه، کوچک‌ترین فرزند خانواده بوده است. او می‌گوید:

به جهت آن‌که قدری گندم‌گون و از کودکی سیاه چرده بودم، پدرم مرا از طفولیت «کاکو» خطاب می‌کرد (ص ۸).

۲. تحصیلات

وی در شش سالگی، وارد دارالفنون شد و همراه دو برادرش در یکی از اتاق‌های مدرسه

سکناگزید و به مدت هشت سال در آن مدرسه تلمذ کرد که خود این ایام را ایام خسارت زندگی دانسته، می نویسد:

حاصل و نتیجه تحصیل هشت ساله من در این مدرسه به قدری کم و قلیل بود که یقیناً در مدت طولانی که در مدرسه بودم و ابداً غفلت نکردم، به اندازه شاگردانی که شش ماه تحصیل کرده‌اند، چیزی نیاموخته‌ام. مختصر حسابی یاد گرفتم؛ اما کسی یک ساعت هندسه به من درس نداد. مختصر نقاشی آن هم منحصر به کشیدن چشم بود و بس و از فرانسه افعال باقاعده و بی قاعده و بعضی از اشعار «Racine.Lafontaigne» [را آموختم] و لا غیر... اگر کسی دو کلمه فرانسه به من می‌گفت یا از من سؤال می‌کرد، پس از هشت سال قادر به فهم و جواب نبودم. یکی از بزرگ‌ترین خیانت‌هایی که نسبت به دولت و ملت ایران و افراد ایرانی شده است و در نظر من لایقتر است، مسأله بی‌مبالاتی است که در کار تحصیل شاگردان دارالفنون شد که مستجاوز از هفتاد سال است تأسیس شده و یک نفر فارغ‌التحصیل که به کار دولت و ملت بخورد، تربیت نکرده که سهل است، خیلی از اخلاق رذیله هم از این مدرسه به جامعه و مخصوصاً طبقه جوان سرایت کرد. ریشه تمام خرابی و هلاکت عقب‌ماندگی مملکت ایران در نظر این بنده، فقط باید در مدرسه دارالفنون جستجو کرد (ص ۲۸).

در کتاب رهبران مشروطه آمده است:

وی [=احتشام السلطنه] با تلاش خود و اساتید خصوصی توانست زبان فرانسه، آلمانی و ترکی را به خوبی حرف بزند و در حقوق و تاریخ اجتماعی کشورهای آلمان و عثمانی مطالعات مختصری داشت.^۱

۳. ویژگی‌های اخلاقی

می‌گویند: احتشام السلطنه از رجال متدین و متمول بود و هیچ ملاحظه از کسی نداشت و غرض نوعی را بر غرض شخصی مقدم می‌داشت. در کتاب رهبران مشروطه آمده است:

او مردی با تصمیم و بی‌پروا و صریح‌اللهجه و مغرور بود. نسبت آلودگی و انحراف به او نداده‌اند و به جز سرمایه موروثی پدر، چیزی نداشت و در برخوردها، مؤدب؛ ولی بی‌حوصله و تندخو بود و هنگام تندخویی به سختی می‌توانست بر اراده و اعصاب خود تسلط جوید. او در عین

روشنفکری و آزادی خواهی، سنن و آداب مذهبی و ملی را محترم می‌داشت. با آن که متجدد بود، از ناپسامانی‌ها و بی‌بندوباری‌ها و آلودگی‌های اخلاقی که به نام تمدن و تجدد برکشور مستولی شده، سخت ناراضی بود. در زندگی خود، این تجدد مفسده خیز را راه نمی‌داد.^۱

احتشام در موارد متعدّد، از اعتقاد و ایمانش به دین و اسلام سخن به میان آورده، در جایی هم خود را مقلد مرحوم میرزای شیرازی، پرچمدار نهضت تنباکو می‌داند (ص ۲۴۳). او خود را در انجام مناسک و وظایف دینی، مقید دانسته، در این باره می‌نویسد:

حامل خلعت پادشاهی از تهران به تبریز برای پدرم بودم و هنگام تقدیم خلعت و دستخط و خواندن آن باید حامل آن که من بودم، حضور می‌داشتم؛ [اما من] برخاستم که از اتاق خارج شوم و یا وجودی که پدرم به اشاره دستور داد بنشینم و خارج نشوم، عرض کردم وقت گذشته و نماز نخوانده‌ام و خارج شدم و دستخط ملوکانه بدون حضور من قرائت شد و به یمن صلاة، این سنت قدیمی شکست (ص ۳۶).

وی درباره اعتقادش به امامان اطهار و توسّل به آنها نیز چنین می‌نویسد:

من از اوان جوانی عادت داشتم هر وقت که در موقعیتی سخت قرار می‌گرفتم، دست به دامان یکی از ائمه اطهار می‌زدم و متوسّل به امام موسی بن جعفر علیه السلام می‌شدم و خیلی فایده از این توسّل دیده‌ام (ص ۲۹۲)؛

اما با این حال احتشام السلطنه، هیچ اعتقادی به حکومت دینی و روحانیان ندارد و اگر در زندگی شخصی تدبیر دارد، در زندگی اجتماعی فردی سکولار است که این مطلب را در بحث خط فکری او اشاره خواهیم کرد.

۴. خط‌مشی سیاسی

احتشام، در روزگاری می‌زیست که برخی از کارگزاران حکومت، به یکی از دو قطب روس و انگلیس متکی بوده و سر و سرّی در سفارت دو کشور مذکور داشته‌اند؛ اما وی از این دسته نبود. ابراهیم صفایی پس از بیان این نکته می‌نویسد:

وی به تحوّل تدریجی شیوه حکومت و شالوده اجتماع در ایران اعتقاد داشت.^۲

۱. همان.

۲. همان، ص ۶۰۸.

در امر حکومت و پیشرفت، با این‌که خود از قاجار و حاکمان آن عصر است، در عین حال به همراهی و همدستی توده مردم اعتقاد دارد. وی در نشست معروف باغشاه در پاسخ سخن امیربهادر که گفته بود: جناب احتشام السلطنه شما که از قاجاریان می‌باشید، نباید خرسندی دهید که پادشاهی از این خاندان بیرون رود، می‌گوید:

پیشرفت دولت و فزونی نیروی او در همراهی و همدستی با توده است. امروز، دولت را خوشبختی روی داده که توده، خود دریند نیکی‌ها گردیده. ارج این را بدانید و با توده دست به هم داده و به بدی‌ها چاره کنید و دولت را دارای آبرو گردانید. امیربهادر رو به عین‌الدوله گفت: «احتشام السلطنه می‌خواهد توانایی شاه را از میان برد». احتشام گفت: «من آرزو مندم پادشاه و ولی‌النعمة خود را مانند امپراتور آلمان و انگلیس توانا ببینم؛ لیکن شما می‌خواهید او را همچون خدیو مصر و امیر افغانستان گردانید.^۱

خود احتشام نیز جریان باغشاه را در کتابش آورده است (ص ۵۳۵). احتشام در جای دیگر، آن‌جایی که با اتابک (امین‌السلطان) پس از عزلش ملاقات می‌کند، می‌گوید:

بایستی با مردم، مماشات و مدارای بیش‌تر نمود و آن‌ها را در سرنوشت و اداره حکومت مداخله داد (ص ۴۹۳).

او در عین حال که به همراهی مردم معتقد بود، از دخالت دین و روحانیان در امور حکومتی ابا داشت؛ چنان‌که وقتی حاکم خمسه (زنجان) بود، در مقابل دخالت روحانیان منطقه در امور اجتماعی و مملکتی موضع گرفته، به سرکوبی افراد مسجد شاه زنجان و دستگیری طلاب و عالمان و برداشتن عمامه از سر رئیس مدرسه علمیه اقدام کرد و این اعتقاد را حتی در ایام ریاست مجلس نیز تغییر نداد. زمانی که عالمان با فعالیت‌های چشمگیر خود باعث پیروزی جنبش عدالتخواهی شدند (و حتی می‌توانیم مجلسی را که او ریاست آن را به عهده داشت ثمره تلاش مردم و عالمان بدانیم) وی در ایام ریاست مجلس، در مقابل سید عبدالله بهبهانی (از رهبران و بنیانگذاران جنبش عدالت‌خواهی)

موضع گرفته، از دخالت‌های او در مسائل و مباحث قانونگذاری و حکومت، جلوگیری و ضدّ او در صحن مجلس سخنرانی می‌کند (ص ۶۲۸).

۵. مسؤولیت‌ها

میرزا محمودخان علامیر که در اوایل سال ۱۳۰۶ شمسی از ناصرالدین شاه لقب احتشام‌السلطنه گرفت و به حکومت خمسه (زنجان) مأمور شد، از رجال سرشناس قاجاریه و دارای مقامات مؤثر و حسّاسی بوده است. جاننداری سلطان (قوللرآقاسی)، حاکم ایالات مختلف، معاونت وزارت خارجه، سفارت، نمایندگی مردم در مجلس ریاست نخستین دوره مجلس شورای ملی به مدّت هفت ماه، از مسؤولیت‌های او و سمت آخر احتشام‌السلطنه، سفیر کبیر ایران در برلن بوده است.

ب. ویژگی‌های کتاب

۱. روش نگارش

کتابی که از احتشام‌السلطنه به جای مانده، حاوی خاطره‌های وی در طول زندگی سیاسی-اجتماعی است. این کتاب به صورت نقلی بوده و مؤلف در آن به وصف اوضاع و احوال خانوادگی، مشاغل، مسؤولیت‌ها و فعالیت‌های سیاسی خود پرداخته است؛ اما این نکته را هم نمی‌توان نادیده گرفت که در موارد بسیاری، این وصف را با تبیین و تحلیل همراه کرده؛ یعنی نویسنده پس از بیان واقعه، به تحلیل آن پرداخته است؛ به طور نمونه، درباره علّت تضعیف مشروطه می‌نویسد:

زیاده‌روی و هرزگی و هتاک‌های جمعی اوپاش و اراذل که به نام مشروطه دست تعدّی و تجاوز به جان و مال و حیثیت و شرف مردم دراز کرده بودند، اکثریت و عامّه مردم را از مجلس و مشروطه متنقّر ساخته بود (ص ۶۷۷).

در آن‌جا که مسأله به توپ بستن مجلس را مطرح می‌کند، تحلیلش چنین است:

... اگر چه عقیده من است که محمدعلی شاه در آن حرکتی که کرد [=مجلس را به توپ بست]، فی‌الواقع خدمتی به مشروطیت و بقای آن نمود؛ زیرا کار مجلس و فساد و سیاه‌کاری‌های جمع

سرشناس و کلای تندروی های بی مورد و موقع جمع دیگر از ایشان و اعمال بی رویه و ناسالم انجمن ها و مندرجات جراید، به جایی رسیده بود که اگر محمّدعلی شاه، مرتکب آن خطای توأم با خریّت نشده بود، دیری نمی گذشت که طبقات مختلف مردم و بازاریان و کسبه و پیشه‌وران بر ضدّ مجلس قیام می کردند و آن بساط را برمی چیدند (ص ۶۷۸).

و در موردی دیگر می نویسد:

به عقیده من، شرایطی که وکلای تندرو که خواستار انقلاب کبیر فرانسه و عاشق گیوتین و نام بودند، و انجمن هایی که با هزار غرض تشکیل شده و موضعی که جراید هرزه و هتاک پیش آورده بودند، هر پادشاه ترقی خواه و عاشق آزادی و حکومت مشروطه را متنفر و عاصی و وادار به دشمنی و جنگ با مجلس و مشروطه خواهی می کرد؛ چه رسد به محمّدعلی شاهی که از سرپای وجودش، بهانه برای تعطیلی مجلس و بازگرفتن آن چه خود و پدرش به زور از دست داده بودند، هویدا بود (ص ۶۲۴).

نمونه ای دیگر از روش تحلیلی مؤلف، آن جایی است که به عقب افتادگی کشور اشاره دارد؛ چه این که یکی از دغدغه های اصلی او، عدم ترقّی و اقتدار کشور است؛ چنان که در پاسخ امیربهادر گفته بود که آرزو مندم پادشاه را مانند امپراطور آلمان و انگلیس توانا بینم. وی درباره علّت این عقب افتادگی می نویسد:

ریشه تمام خرابی و علّت عقب ماندگی مملکت ایران را به نظر بنده فقط باید در مدرسه دارالفنون جستجو کرد؛ زیرا هر ایرادی که به شخص ناصرالدین شاه یا امرا و حکام مستبد و اطرافیان رشوه خوار و عمال جبّار دستگاه او که موانع ترقّی ایران وارد باشد، بنده آن ایراد را در حقیقت متوجه مدیران و رؤسای مدرسه دارالفنون می دانم و بس؛ زیرا اگر همین چهار دیوار که به نام دارالفنون موسوم است، در طول سه ربع قرن اشخاص را تربیت می کرد که چشم و گوش مردم را باز نمایند و به آن ها بفهمانند که زیر بار ظلم نروند و تحمّل حاکم متعدّی و رشوه خوار را نمایند و اگر محصلین این مدرسه قادر و لایق برای تربیت و تعلیم تعدادی از هموعان خود بودند، حال و روز مردم و مملکت ما امروز طور دیگر بود.^۱

این گونه تحلیل ها و تبیین ها در موارد متعدّدی از کتاب قابل مشاهده است. بر این اساس می توانیم روش نگارش در این کتاب را توصیفی که گاه تبیینی را نیز در بردارد، بدانیم.

۲. خط فکری مؤلف

۲-۱. تعصب به فرهنگ ایرانی

یکی از ویژگی‌های برجسته احتشام، غیرت ایرانی و تعصب به فرهنگ ملی‌اش بوده است. وی در یکی از یادداشت‌های خود سخن گنیاز دابی‌ثرا را، که در ایران سابقه و مأموریت داشته است، مورد انتقاد قرار داده، می‌نویسد:

گنیاز دابی‌ثرا، اهالی ایران را وحشی و لاپق هر نوع تحفیر می‌داند؛ اما من که نیمی از عمر شصت ساله خود را در خارج از ایران و در اروپا طی کرده‌ام و این بیست سال عمر نیمه دوم، دوران رشد و درک من بوده است، بدون کم‌ترین تعصبی شهادت می‌دهم که اکثریت مردم عامی و بی‌سواد ایران از حیث اخلاق و تربیت و خلفیات و صفات عالی‌انسانی، حتی با افراد و طبقات حاکمه و ممتاز سرزمین‌های متمدن فرنگ قابل مقایسه نیستند و تهمت و وحشی‌گری - اگر تعریف تربیت و اخلاق، محدود به تمدن طلایی که مردم اروپا در یکی دو قرن اخیر با غارت موزیانه ثروت و هستی مردم سرزمین‌های آسیا و افریقا و امریکا به چنگ آوردند، نباشد - در حقیقت توخس و درنده‌خویی صفات، قابل تعریف و مختص عمومی خود ایشان است (ص ۱۸۹).

ارزش این‌گونه مواضع در مقابل غریبان، زمانی برجستگی خود را می‌نمایند که مواضع منورالفکرانی چون میرزاملکم، تقی‌زاده و آخوندزاده‌ها که هم‌عصر او بودند را در کنار آن قرار دهیم. این‌ها افتخار از سر تا پا غربی شدن داشتند و احتشام السلطنه - در حالی که خود فردی ترقی‌خواه است - به فرهنگ و اخلاق ایرانی افتخار می‌کند. نمونه‌ای دیگر از این تعصب و ملی‌گرایی احتشام را در گفت‌وگوی او با گراندوک، عموی امپراتور روسیه می‌بینیم. وی در این زمینه می‌نویسد:

هنگام مراجعت از پترزبورگ، در شهر معروف مسکو، در قصر سلطنتی کرملین منزل کردیم. فردای روز ورود به آن شهر قدیمی به حضور گراندوک سرز؛ عموی امپراتور، بار یافتیم. گراندوک، مرد بسیار متکبری بود و در موقع شرفیابی فقط با من صحبت کرد. اولین سخن گراندوک با من این بود که «چند روز دیگر وارد سرحد ایران می‌شوید و خوشی ایام توقف در روسیه را به خاطر خواهید آورد... اظهارات گراندوک مثل خنجری به دل من نشست. یقین کردم که قصد اهانت دارد. در جوابش گفتم: راست است چند روز دیگر وارد سرحد ایران می‌شویم و رفع خستگی این مسافرت را خواهیم کرد. در داخل خاک ایران اگر چه اسباب

آسایش به طرز فرنگ موجود نیست، ولی در عوض، یک نوع سادگی مطبوع و صداقتی که با آن عادت کرده‌ایم، در دهات و روستاها و شهرهای کشور مطبوع ما وجود دارد. دوک متوجه شد که سخنانش بی‌موقع بوده و موجب رنجش ما شده است؛ علی‌رغم غرور و تکبر ذاتی خود، ناچار از اظهار خصوصیت و علاقه به ایران و مردم آن گردید؛ سعی کرد سخن نسنجیده خود را جبران کند (ص ۲۱۰).

۲-۲. اندیشه ترقی‌خواهی مؤلف

احتشام، درباره ملاقاتی که با اتابک امین‌السلطان، بعد از عزل او داشت، می‌نویسد:

به این سلطان، توضیح دادم که تغییرات زمان و اوضاع اجتماعی ممالک عالم به خصوص ممالک فرنگ، اقتضای ترتیبات تازه را دارد. دیگر نمی‌توان مثل زمان شاه شهید حکومت کرد. بایستی با مردم مماشات و مدارای پیش‌تر نمود و آن‌ها را در سرنوشت و اداره حکومت، مداخله داد. راه ورود و دخول افکار تازه را بر روی مردم نمی‌توان بست و سخت‌گیری و شدت عمل برای غافل ساختن و دور نگاه داشتن مردم از افکار و عقاید جدید و مقاومت در مقابل تمسیم و توسعه معارف و شرکت دادن ملت در امور حکومت، موجب عصیان و انقلاب عمومی خواهد شد. هر قدر سخت‌گیری و شدت عمل دولت در این قسمت بیش‌تر باشد، مایه تسریع عصیان و قیام عمومی خواهد شد (ص ۴۹۳).

۲-۳. استقلال‌طلبی

آنکا به قدرت‌های بزرگ روز (روس و انگلیس) از جمله معضلاتی بود که دام‌نگیر حاکمان و دولتمردان عصر قاجار شده بود و کم‌تر فرمانروایی بود که خود را به یکی از سفارت‌های خارجی متصل نکرده باشد و حتی برخی از آن‌ها جزو حقوق‌بگیران ممالک خارجی بودند؛ اما احتشام‌السلطنه از جمله کسانی است که استقلال ایران از دولت‌های خارجی را مشی خود قرار داده و حمایت یا تحت‌الحمایه بودن هیچ قدرتی را استقبال نمی‌کند. وی در یکی از یادداشت‌های خود می‌نویسد:

وثوق‌الدوله، رئیس‌الوزرا و همکارانش یعنی هاقدین و حامیان قرار داد ۱۹۱۹م با انگلیس‌ها، برای تبرئه خود سعی کردند مرا حامی سیاست آلمان و متهم به دوستی با آلمان‌ها نمایند؛ در حالی که هیچ وقت ملاحظات و نظریات شخصی را در امور سیاسی مملکتی دخالت نداده، با

وجودی که بر اثر سابقهٔ ممتاز اقامت و سفارت در برلن با تمام مقامات سیاسی آلمان دوستی و آشنایی پیدا کرده بودم و با این که بر خلاف دوستی نزدیکی با دو سیاست روس و انگلیس که جز سلطهٔ استعماری و جلب منافع و امتیازات و غارت منابع ایران هدفی نداشتند و برای پیشبرد مقاصد سوء خود هر روز ایران را ضعیف‌تر و هبأت حاکمهٔ آن را فاسدتر از روز قبل می‌خواستند، دوستی و نزدیکی ایران با آلمان، بی‌ضررتر یا کم‌ضررتر بود؛ مصلحت، هیچ‌گاه چشم دیدن تفوق و استیلای هیچ بیگانه‌ای را در ایران نداشتیم، و حتی در روابط آلمان‌ها با ایران، جز تأسیس و توسعهٔ مدرسهٔ صنعتی و تعلیم علم و صنعت به جوانان ایران، هیچ‌گونه طرح و پیشنهادی در دیگر زمینه‌ها را مورد توجه و علاقه قرار ندادم (ص ۴).

وی حاضر نیست زمانی که داخل شدن در احزاب و به ویژه فراماسونری، برای مسؤلان و روشنفکران ایرانی، مایهٔ افتخار بود، وارد این گروه‌ها و دسته‌هایی که در خارج ریشه دارند، شود. خود در این باره می‌نویسد:

در دسته‌بندی‌ها و انجمن‌بازی‌ها وارد نمی‌شدم. روزی اعتلال‌الملک اصرار کرد که شب به خانهٔ مشیرالدوله بروم تا به اتفاق ایشان به جایی برویم. به قرینه فهمیدم مسألهٔ «لز» و فراموشخانه است. اتفاقاً در آن شب در مجلس گرفتار بودم... اما اگر گرفتار هم نبودم، گلهٔ آقایان بی‌جا بود؛ چه این که ایشان قبلاً بنده را می‌شناختند و می‌دانستند اهل دسته‌بندی و جمعیت‌سازی بنا وثوق‌الدوله و غیره نیستم و داخل دارودسته‌ای که ریشهٔ آن را بیگانگان آبیاری کرده و می‌کنند، نمی‌شوم (ص ۶۲۰).

۲-۴. تفکر سکولاریستی مؤلف

منظور از سکولار و تفکر سکولاریستی این است که فرد، دین را در امور شخصی و زندگی فردی، محدود دانسته، اجازهٔ دخالت در امور اجتماعی و مملکتی به آن ندهد. احتشام‌السلطنه به دخالت دین و روحانیان در امور مملکتی اعتقاد ندارد و در حالی که خود در امور شخصی فردی متدین است، به شدت مخالف حضور روحانیان در صحنهٔ اجتماعی و مملکت‌داری است؛ چنان‌که در آن‌جا که مثنی سیاسی‌اش را بررسی کردیم، نمونه‌ای آوردیم که طلاب و رئیس مدرسه را به سبب دخالت در امور، تنبیه کرده است. نمونه‌ای دیگر از موضع سکولاریستی وی را می‌توانیم در مورد انجمن طلاب ببینیم.

او می‌نویسد:

یکی از مطالب هم، تأسیس انجمن اعیان بود که چون هر طبقه و صنفی انجمنی داشتند، حتی کالسکه‌چی‌ها... اعضای این انجمن [اعیان] قصدی بد در کارشان نبود؛ نه شرورتر از انجمن منصور [کالسکه‌چی] بود نه متعدی و مزاحم‌تر از انجمن طلاب (ص ۶۱۳).

در جایی دیگر، وقتی در مقام ارائه راه‌حلی برای بهبود وضعیت آشفته کشور، آرزوی فردی چون کمال پاشای ترکیه‌همو (پایه‌گذار حکومت لائیک در کشور اسلامی ترکیه) را دارد، در این زمینه می‌نویسد:

... [این همه] خود حکایت از اوضاع آشفته و بلیشوی پایتخت و بی‌صاحب بودن مملکت دارد و از همین جزئیات می‌توان دانست که اگر سکن کشتی شکسته ایران، به دست ناخدایی نظیر کمال پاشا نیفتد، به زودی باید شاهد محو استقلال و موجودیت کشورمان باشیم (ص ۷۲۴).

سید محمدمهدی موسوی، تدوین‌کننده خاطرات احتشام، در حاشیه سخن مذکور می‌نویسد:

مقصود از کمال پاشا، مصطفی کمال «آتاتورک» است. خوشبختانه آرزوی احتشام السلطنه برای این‌که کشتی شکسته ایران به دست ناخدایی چون مصطفی کمال پاشا بیفتد، زود تحقق پیدا کرد و زمام اختیار و سررشته اداره مملکت ایران، به دست رضاشاه افتاد. احتشام السلطنه در سال‌های ۱۳۰۴ و ۱۳۰۵ در ایران بوده و در تهیه مقدمات تغییر سلطنت، نقش حساس داشته و جدیت فراوان کرد (ص ۷۲۹).

این مطلب، خود شاهدهی است بر مدعای ما که مؤلف کتاب، فردی سکولار بوده، و اقدام‌های رضاخان در جهت حاکمیت سکولاریسم در ایران، از جمله دستاوردهای تلاش افرادی چون احتشام السلطنه بوده است که آرزوی فردی چون مصطفی کمال پاشا را در سرداشته و در جهت عملی شدن آن گام برمی‌داشتند.

ج. مقدمات نهضت مشروطه از دیدگاه احتشام السلطنه

شکی نیست که هر حرکت و جنبش اجتماعی بزرگ، برای آغاز کار خود به زمینه‌ها و مقدماتی نیاز دارد. نهضت اجتماعی، حرکتی انفجاری نیست؛ بلکه امری تدریجی است. نهضت مشروطه نیز از این قاعده کلی مستثنا نبوده و مقدماتی را پشت سر گذاشت که مورخان و اندیشه‌وران سیاسی، هر یک در نوشته‌های خود، وقایعی را مقدمات نهضت

مشروطه بر شمرده‌اند؛ البته نقش این مقدمات در نهضت در یک سطح نیست و اهمیت برخی از آن‌ها بسیار بیش‌تر از برخی دیگر است.

در این مقال بر آن شدیم تا نگاه مؤلف که خود از فعالان عصر مشروطه بوده و در آن نقش داشته است را دربارهٔ این امر جويا شویم و در باییم که چه وقایعی را مقدمات نهضت مشروطه می‌داند. به اعتقاد وی، چند واقعهٔ مهم در آغاز حرکت عظیم مردمی، نقش اساسی داشته‌اند:

۱. حکم تحریم تنباکو از سوی میرزای شیرازی

احتشام السلطنه معتقد است: ریشهٔ اصلی نهضت مشروطه را باید در فتوای مرجع بزرگ شیعیان در مورد تحریم تنباکو جست. آن‌گاه که مردم با آن فتوای مهم، حرکتی عظیم و نهضت بزرگی راه انداختند، نهال مشروطه را در سرزمین ایران غرس کردند. وی در این باره می‌نویسد:

در سال ۱۳۰۸ ق وقتی تمام مردم ایران حتی خدمهٔ دربار و غلامان و کنیزکان اندرون شاهی بر ضد امتیازنامهٔ رژی قیام کرده بودند و مرجع بزرگ عالم تشیع، مرحوم میرزای شیرازی، فرمان تحریم استعمال تنباکو صادر و استعمال آن را در حکم محاربه با ولی عصر (عج) اعلان یا نسبت صدور این فتوا را به خود با سکوت و تأیید آن فتوا، تنفیذ فرمود و جمیع علمای اهلام و جامعه روحانیت تهران از طلاب علوم دینی تا بزرگ‌ترین مجتهد معاصر در آن نهضت بزرگ دینی و ملی، یار و یاور و حامی مردم و مجری فتوای تحریم بودند که نهال آزادی و مشروطیت ایران در آن واقعه کاشته و آبیاری گردید و امروز همان نهال بارور شده است (ص ۵۷۲).

۲. ماجرای عکس مسیو نوز

از جمله وقایعی که به اعتقاد مورخان و نویسندگان تاریخ مشروطه، مقدمه‌ای برای آغاز قیام است، مسألهٔ عکس مسیو نوز بلژیکی (مسئول گمرک ایران) با لباس روحانیان است که در بین مردم پخش شد و مورد انتقاد آن‌ها قرار گرفت. احتشام السلطنه نیز این قضیه را از مقدمات نهضت شمرده، می‌نویسد:

ماجرای مجلس نشینی «بال ماسکه» و شرکت «مسیونوز» بلژیکی مدیر گمرکات با لباس

روحانیت در آن مجلس بر سر زبان‌ها بود و عکس‌هایی را که به یادبود آن شب برداشته بودند و تکثیر شده بود، دست به دست می‌گشت و محافل روحانی تهران را به شدت خشمگین و عصبانی ساخته بود. مردم و روحانیون عمل مسیونوز را توهین به اسلام و شریعت مظهر می‌دانستند و به شدت انتقاد می‌کردند. جسسته و گریخته این شکایت‌ها به مجالس عمومی راه یافت و بر سر منابر گفته شد. عده‌ای از رجال و صاحبان القاب و شاهزادگان که بی‌کار بودند و یا کسی آن‌ها را به بازی نمی‌گرفت، از هر قماش و طبقه‌عالی تا دانی و ... به صف اصلاح‌طلبان و ترقی‌خواهان پیوستند که در آن ایام، تمام توقعشان در تشکیل عدلیه که بعداً نام «عدالتخانه» بر آن نهادند، خلاصه می‌شد (ص ۵۱۹).

۳. مسأله تاجران قند و علاءالدوله

تقریباً همه کسانی که درباره نهضت مشروطه سخن گفته یا نوشتاری از خود به جای گذاشته‌اند، مسأله تاجران قند و شلاق خوردن حاجی سیدهاشم قندی را در شمار مقدمات نهضت بر شمرده و برخی آن را مهم‌ترین جرعه مشروطیت دانسته‌اند. احتشام السلطنه نیز این مسأله را بررسی کرده؛ هر چند برخورد وی با این مسأله با دیگران متفاوت است؛ چه این‌که علاءالدوله که یک طرف این مسأله است، برادر بزرگ‌تر احتشام بوده و در تیرئه و توجیه کار برادرش می‌کوشد. احتشام السلطنه موضوع علاءالدوله و مسأله تاجران قند را این‌گونه بیان می‌کند:

علاءالدوله در مأموریت‌هایی که داشت، به سستی و ضعف معتقد نبود و نه تنها اهل ممانعت و سهل‌انگاری نبود و چشمپوشی از هیچ امر جزئی نمی‌کرد؛ بلکه برعکس در برابر کم‌ترین لغزش و انحرافی، بی‌ملاحظه و سختگیر و بی‌گذشت بود. عدم ملاحظه و سختگیری علاءالدوله در امور دولتی، او را متهم به صفات و خلقیاتی کرده بود که مطلقاً در وجودش یافت نمی‌شد؛ پس از این‌که علاءالدوله به حکومت تهران منصوب شد، با اقتدار مشغول کار شد و ابداً به این واقعیت توجه نداشت که حاکم تهران در حقیقت، مدیر و رئیس انتظامات پادشاه و صدراعظم است و بایستی تمتات علما و اعیان و وزرا و شاهزادگان را برآورده کند، سهل است؛ بلکه او امور حکومتی را فارغ از مداخله و اجرای توقعات مقامات مذکور، اداره می‌نمود و همین بی‌ملاحظگی‌ها، اسباب دردسر و گرفتاری او گردید (ص ۵۱۴).

در حقیقت احتشام السلطنه می خواهد برادرش علاءالدوله را تبرئه کرده، درخواست عالمان و بست نشینان حضرت عبدالعظیم را به توقعات آنها برگرداند و قضیه شلاق زدن تاجران وارد کننده قند را نیز به قصد سودجویی تاجران برمی گرداند و عمل او را با تاجران، توجیه کرده، می نویسد:

علاءالدوله، قندفروشها (تجّار وارد کننده قند) را احضار و دلیل گرانی قند را سؤال کرد. چون دید بدون دلیل و برای سود و صرفه بیش تر اجحاف نموده و گران فروشی می کنند، چند نفر از رؤسای ایشان را چوب زد. ... مردم هم البته موقع را غنیمت شمرده و هم دست و هم صدا شدند. علمای اعلام که عموماً حساب هایی با دولت و دربار داشتند و محلّ مراجعه تجّار و مردم نیز بودند، موقع را از دست ندادند، شروع به اجتماع در مسجد شاه و با بهانه دیگر در حضرت عبدالعظیم تحضّن نمودند و سخن از تشکیل عدالتخانه به میان آوردند. ... علاءالدوله وقتی دید کار اجتماع علما و تجّار به تحضّن در حضرت عبدالعظیم و طرح شرایط و پیشنهادات تازه کشید، متوجه شد که این رشته سر دراز دارد و بهتر است او هدف کشمش برخورد با تقاضاهای ملّی نباشد و از حکومت تهران استعفا نمود (ص ۵۱۵).

چنانکه ملاحظه می شود، نگاه احتشام به مسأله و شلاق خوردن آنها، تا اندازه ای مشوب به توجیه گری و حتّی به نوعی تحریف تاریخ است؛ چراکه گرانی قند، به دلیل آن بود که قند از روسیه وارد می شد و در آن زمان، جنگ میان روسیه و ژاپن، ناامنی و کمبود ارزاق را در روسیه پدید آورده بود.

۴. برگزاری مجالس و مجامع

با آشفته شدن اوضاع کشور، مردم در مجامع و مجالس، سخن از عدالتخانه و امثال آن به میان می آوردند. احتشام السلطنه در این باره می نویسد:

مجامع و جلسات و مهمانی ها دایر می شد و افراد مذکور، [عده ای از رجال و صاحبان القاب و شاهزادگان بی کار و ...] گروه گروه در آن جلسات حضور می یافتند. بنده در یکی از این جلسات

۱. در اکثر منابع مشروطیت که به مقدمات نهضت پرداخته اند، به این مسأله اشاره شده و برخورد علاءالدوله را ظالمانه بیان کرده اند؛ به طور نمونه، ر. ک: محمد ناظم الاسلام کرمانی: تاریخ بیداری ایرانیان، بخش اول، ص ۳۳۲؛ احمد کسروی: تاریخ مشروطه ایران، ص ۵۸.

که عده نسبتاً زیادی از سرجنباتان طبقات مختلف از علما و اعیان و وعاظ و بازاریان حضور داشتند، گفتیم: به فرض که دولت، امروز بر حسب میل اهالی، عدلیه را که توقع دارید، تشکیل داده و ده روز دیگر از قوای عدلیه و اجرای احکام آن جلوگیری نمود به طوری که عدلیه مطلوب آفایان، صورت تحقق و اجرا پیدا نکرد، چه کسی و با کدام قدرت مطمئن می‌تواند از عدلیه حمایت کند؟ عدلیه بدون داشتن مرجعی که حمایت از او بکنند، غیر ممکن است و قدرتی که می‌تواند از عدلیه حمایت نماید و مانع ملاحظات عمرو و زید در صدور یا اجرای احکام کیفی بشود، مجلس شورای ملی است و لاغیر، مجلسی که متشکل از نمایندگان منتخب مردم بوده و اعضای آن مصون از تعرض حکومت و دولت باشند (ص ۵۱۹).

مؤلف اعتقاد دارد که مسأله مجلس شورای ملی از ابتکارات خود او است و دیگران یا از آن چیزی نمی‌دانند یا جرأت گفتن آن را نداشتند. او می‌نویسد:

حضرات، البته تا این جا و این حدود خیالشان نمی‌رفت و بعضی اصولاً از نظام مشروطه سلطنتی و حکومت پارلمانی، آگاهی نداشتند؛ بعضی هم که بی‌خبر نبودند، هنوز جرأت اظهار آن را پیدا نکرده و یا طرح این مطالب را زود می‌دانستند (ص ۵۲۱).

د. رهبری نهضت مشروطه در نگاه مؤلف

بی‌تردید یکی از ارکان مهم و کارساز هر انقلابی، رهبری آن است و برای شناخت و ارزیابی و تحلیل هر نهضت، شناخت رهبران و ویژگی‌های آن‌ها، از جمله مباحثی است که باید مدّ نظر محقق قرار گیرد. درباره رهبری حرکت عظیم مردمی در اواخر دوره قاجار که بعد به نهضت مشروطه معروف شد، اختلاف نظر وجود دارد و هر نویسنده و محقق، به گمان خود و با شواهدی که در دست داشته، فرد یا افرادی را رهبر آن نهضت دانسته است. حال ببینیم احتشام السلطنه چه فرد یا افرادی را رهبر نهضت می‌داند.

وی در نوشته‌هایش می‌کوشد خود را از رهبران اصلی و از پیشقراولان نهضت مشروطه نشان دهد. حتی مدّعی است فکر مشروطه‌خواهی را او در سر داشته و برای نخستین بار با دیگران از این اندیشه سخن به میان آورده و دیگران را با خود همراه ساخته است.

ازل دفعه که تبت قلبی خود [مشروطه خواهی] را با کسی اظهار کردم، به شخص حاج میرزا یحیی دولت آبادی بود که در ملاقات با او در منزلش، درد دل های هفت ساله مفارقت و از آن روزها که وقایع انجمن معارف و مدارس پیش آمد و مرا از وزارت خارجه به ایالت کردستان فرستادند و ... برای او شرح دادم و از اوضاع دنیا و مفساد دولت و دربار و ردایل درباریان و دولتیان و احوال شخصی رئیس اوپاش (یعنی شاه) سخن گفتم و توسط او از حوادث ایران و دارالخلافه و اقداماتی که برای بیدار و آگاه ساختن طبقات مختلف مردم به عمل آورده بودند، گفت و گو کرده و آگاه شدم. در همان روزها، ماجرای مجلس نشینی «بال ماسکه» و شرکت مسیو نوز بلژیکی با لباس روحانیت در آن مجلس بر سر زبان ها بود و عکس هایی را که از آن شب گرفته بودند، دست به دست می گشت و ... در آن روزها و در یکی از جلسات که عده نسبتاً زیادی از سرجنیانان طبقه مختلف از علما و اعیان و وعاظ و بازاربان حضور داشتند، گفتم: عدلیه بدون داشتن مرجعی که از او حمایت بکند، غیرممکن است ... و [آن مرجع] مجلس شورای ملی است و لا غیر. ... بالجمله با جمعی که در صداقت و صمیمیتشان اطمینان کامل بود، به قید قسم، هم عهد شدیم و تا مدت شش ماه، محرمانه دور هم جمع می شدیم و اغلب شب ها در منزل حاجی سید محمد طباطبایی، اجتماع می کردیم. آقا سید محمد طباطبایی، شخص بسیار ساده و فی الواقع اهل بهشت بود. به آزادی و مشروطیت، حقیقتاً دل بست و با صداقت برای تحصیل آن قیام نمود. سید تحت امر و فرمان پسر دوش آقا سید صادق بود؛ او هم سر پرشوری داشت و مایل به این اقدامات بود و با صداقت کار می کرد (ص ۵۱۳-۵۲۱).

وی درباره فعالیت خود در جهت به بار نشستن نهضت می نویسد:

من در خارج، دست اندرکار شده و حقیقتاً تا جایی جلورفته و با جمعی مشغول همکاری بودم که عمده ایشان سید محمد طباطبایی و پرش آقا سید محمد صادق، میرزا یحیی دولت آبادی و ملک المتکلمین بودند و به علاوه به وسیله حاجی میرزا علی محمد دولت آبادی، برادر حاج میرزا یحیی که دستی در بازار و نفوذی در مزاج آقا سید عبدالله بهبهانی داشت و با حاجی سید محمد رضا شیرازی که بعداً معروف به مساوات شد، دوست بودند و به اتفاق او در میان طلاب نفوذ و رخته بسیار داشتند و با آقا سید محسن برادر صدرالعلما و داماد آقا سید عبدالله مجتهد (که برای جلب نفع، با عین الدوله هم آمد و شد پنهان و آشکار می کرد) قرار همکاری گذارده و جلسات متعدّد داشتیم و نقشه های وسیع و همه جانبه طرح کرده و به موقع عمل گذارده بودیم و دریغ بود که با مصلحت اندیشی آقایان مذکور دنبال این اقدامات مهمه را رها کرده و کوتاه بیاییم؛ فلذا چنان که به آنان هم اعلام نمودم، بهتر دانستم که فعالیت ها و اقدامات مخفی و آشکار خود را تعقیب نمایم (ص ۵۲۴).

چنان که در اوایل این نوشتار یاد آور شدیم، احتشام پس از پیروزی قیام مردمی و تشکیل مجلس شورای ملی، به مدت هفت ماه در جایگاه دومین رئیس مجلس، فعالیت می کرد و از فعالان صدر اول مشروطه بود. پس از به توپ بستن مجلس هم احتشام از فعالیت باز نشست. هر چند زمان به توپ بسته شدن مجلس، وی در خارج (در لندن و برلن) به سر می برد، قضیه مشروطه را دنبال می کرد. او پس از جریان به توپ بستن مجلس به وسیله محمدعلی شاه، مصاحبه مطبوعاتی تندی ضد شاه ایران نمود و او را خائن به ملت و مشروطه خطاب کرد. خودش در این باره می نویسد:

... نمایندگان جراید آلمان را به سالن مهمانخانه ای که در محل اقامت بود، دعوت کرده و رسماً اعلام نمودم که شاه ایران، بر ملت و پارلمان یاغی شده و علی رغم سوگندهای مکرر، دست به کودتا زده و با کمک افسران روسی و پشتگرمی به حمایت دولت تزاری روسیه، مجلس را به توپ بسته و جمعی نفوس بی گناه را برخلاف قانون و بدون محاکمه به دار مجازات آویخته است. ... با ارتکاب اعمال جانپایانه و خائنانه مذکور، صلاحیت بقا بر تخت سلطنت، از شاه ایران سلب گردیده و محمدعلی شاه در حقیقت فردی یاغی و جنایتکار است و دیگر پادشاه قانونی ایران نیست؛ بلکه عمل اجرای نقشه های بیگانه در ایران است (ص ۵۲۳).

وی با این سخنان و مقاله ای که ضد شاه در روزنامه «تاغبلات» نوشته بود، از سفارت وزیر مختاری لندن عزل شد و به برلن بازگشت و در آن جا به سبب تنگدستی به زوربخ رفت و همان زمان بود که عده ای از رجال ایران در پاریس برای اخذ تصمیم درباره اوضاع ایران پس از به توپ بستن مجلس و اقداماتی که باید صورت گیرد، دور هم گرد آمدند؛ احتشام در این باره می نویسد:

نامه هایی به من و برادرم علاءالدوله نوشتند و ما را به پاریس دعوت کردند. به اتفاق رفیقم و در منزل علی خان سردار اسعد مجلسی منعقد شد که علاوه بر صاحب خانه و من و برادرم، قوام الدوله و دبیرالملک و معاضد السلطنه و جمعی دیگر حاضر بودند. در آن جلسه قرار شد سردار اسعد به ایران برود و افراد ایل بختیاری را برای حمله به تهران و حمایت از مجاهدین و مشروطه خواهان آماده و مجهز کند (ص ۷۰۶).

به هر تقدیر، احتشام السلطنه خود را از رهبران و فعالان نهضت مشروطه می داند که در

شکل‌گیری و تداوم آن نقش مهمی ایفا کرده است و در این میان از میرزایحیی دولت‌آبادی، سیدمحمد طباطبایی نیز نام می‌برد و در جایی هم سیدعبدالله را از ارکان نهضت به شمار آورده، می‌نویسد:

سید عبدالله اگر مداخله‌جو نبود ... فرشته‌ای بود که خداوند برای پیشرفت کار مشروطیت مأمور ساخته بود. ... به حق از ارکان مشروطیت محسوب بود (ص ۶۳۱).

هـ دیدگاه مؤلف درباره رجال مشروطه

۱. میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله

یکی از افرادی که به گمان برخی از اندیشه‌وران، نقش عمده‌ای در فکر مشروطه و ایده‌سازی آن داشته، میرزا ملکم‌خان ارمنی ناظم‌الدوله است. احتشام‌السلطنه دربارهٔ میرزاملکم می‌نویسد:

پرنس ملکم‌خان ناظم‌الدوله در ایران شهرت فراوان دارد؛ ولی آنچه از احوال ملکم‌خان، شخصاً اطلاع دارم، این است که او علی‌التحقیق، استحقاق شهرت و معروفیتی را که در ایران تحصیل کرده بود، نداشت. آنچه از او در ظرف چند سال همقطاری دیده‌ام، این است که خیلی شهرت پرست و شارلاتان بود. علوم و اطلاعاتش، خیلی سطحی و به هیچ مکتبی داخل نگردیده و از هیچ مکتبی خارج نشده بود. هنر ملکم‌خان این بود که شهرتی را که پنجاه سال قبل از مشروطیت، با دایر کردن بساط تردستی و چشم‌پندگی و راه انداختن مجمع فراماسون و رخنه و نفوذ در میان جمعی از رجال و طبقات مختلف مردم، آن روز به دست آورده بود (علی‌رغم سیاه‌کاری‌هایی که در مدّت نیم قرن مرتکب شد و افتضاحی که سر قضیهٔ امتیاز لاتاری بالا آورد و کلاه‌برداری از یک کمپانی انگلیسی و محاکمه و محکومیت او در محاکم لندن و اخراج و بدنامی و بی‌آبرویی از انگلیس، معذک ملکم) با استفاده از ضعف و زبونی مظفرالدین شاه و فساد و تباهی رجال دربار و دولت و جهل و بی‌اطلاعی مردم، به کمک وقاحت و پررویی ذاتی، آن شهرت و معروفیت اولیه را همچنان در ایران حفظ نمود و حتی در طی این مدّت نسبتاً طولانی، اشتهار کاذب خود را بسط و توسعه هم داد (ص ۴۱۴ و ۴۱۵).

نویسنده، ملکم را فردی بی‌اطلاع از اوضاع کشور و مردم می‌داند و متعجب است که چطور او را ناجی کبیری می‌دانند؛ در حالی که از مشکلات هیچ‌خبر ندارد. او می‌نویسد:

در ملاقاتی که در رُم با ملکم داشتم، به او گفتم: شما سی سال بلکه بیش تر است که در خارجه اقامت دارید و در تمام این مدّت به جز چند روز در ایران نبوده‌اید؛ از مشکلات مملکت کم‌ترین اطلاعی ندارید؛ مردم را مطلقاً نمی‌شناسید؛ شما امروز رجال و اعیان و وزرا و اجزای دولت را نمی‌شناسید. اگر هم اکنون وارد پایتخت ایران شوید، راه به جایی نمی‌برید با این وصف، چگونه می‌توانید برای اصلاح مملکت اظهار رأی بنمائید؟ (ص ۴۱۷)

در جای دیگر می‌نویسد:

به راستی دلم به حال مملکت و مردمی که شخص اول و صدراعظم آن می‌خواهد کشتی شکسته دولت و ملت را با کمک و معاضدت این ناخدای دریا ندیده و کشتی نشسته به ساحل نجات برساند، سوخت (ص ۴۱۸).

این سخن مؤلف، بدان سبب است که عین‌الدوله به ملکم نامه نوشت که به ایران تشریف بیاورید تا برای انجام اصلاحات اساسی، دست به دست یک دیگر داده، برنامه‌ها و نقشه‌هایی را که حضرت عالی برای ترقی و تعالی مملکت دارید، به موقع اجرا بگذاریم (ص ۴۱۶).
احتشام‌السلطنه دربارهٔ مذهب ملکم می‌نویسد:

ملکم به اعتقاد من، نه مذهب داشت، نه وطن، نه مسلک؛ اما بنا به مصلحت وقت، گناه مسلمانی پاک اعتقاد و متعصب و زمانی دیگر ارمنی و مسیحی و غیره بود. آری آن پیرمرد هشتاد ساله شارلاتان، حتی عقاید خود را برای اصلاح وقت، تغییر می‌داد و در حالی که سال قبل آن طور اظهار تنفر از مذهب عیسوی می‌کرد، معلوم شد که خودش و فرزندانش عیسوی هستند و برای خوش آمد امثال بنده، با عبارات رکیک نسبت به کلیسا و صلیب، زبان‌درازی می‌نماید (ص ۴۲۰).

او در نتیجه‌گیری از شخصیت ملکم می‌نویسد:

بالجمله، اشخاصی که ملکم را ندیده، به او گرویده‌اند، او را نشناخته‌اند و از ذایل اخلاقی او به کلی بی‌اطلاع هستند و تحت تأثیر تبلیغات کاذب و شؤونات موهومی که برای او ساخته و پرداخته و در تمام مجامع و محافل ایران منتشر کرده‌اند، قرار گرفته‌اند. به طور خلاصه، ملکم خان، شخصی متوسط، با اطلاعات بسیار سطحی و شارلاتان و طماع می‌باشد که برای ایران جز دردسر و خیانت هیچ‌گونه فایده و ثمری نداشته و هیچ‌گاه مصدر خدمتی نشده است (ص ۴۲۲).

۲. یحیی دولت‌آبادی در نگاه احتشام

یکی از افرادی که در نوشتار احتشام مورد توجه قرار گرفته، میرزا یحیی دولت‌آبادی است که مؤلف او را فردی بی‌غرض و در عین حال خودخواه و خودپسند دانسته، می‌نویسد:

حاجی میرزا یحیی را از هنگام تشکیل مدارس ملی و کتابخانه و انتشار روزنامه و تأسیس انجمن معارف می‌شناختم و تا امروز که بیست و شش سال می‌گذرد، هیچ‌گونه ریب و ریا و غرض و مرض در او ندیدم؛ جز خودخواهی مفرط و خودپسندی بی‌اندازه، هیچ عیبی در او ندیدم (ص ۵۲۹).

۳. سید عبدالله بهبهانی در بیان احتشام

بی‌تردید یکی از شخصیت‌های مطرح در عصر مشروطه، سید عبدالله بهبهانی است که احتشام السلطنه حساسیتی خاص به او دارد و وی را فردی مداخله‌جو دانسته، تحمّل دخالت‌های او در مجلس را ندارد. حتی روزی در صحن مجلس، ضدّ سید سخنرانی کرد و به او نسبت رشوه‌خواری و جاه‌طلبی داد و این موضوع را در نوشته‌های خود یادآور شده است. ابراهیم صفایی نیز در کتاب رهبران مشروطه، متعرّض این موضوع شده است.^۱ با این همه به اعتقاد احتشام، سید، فرشته‌ای برای مشروطیت بود و از ارکان آن شمرده می‌شود:

سید عبدالله اگر مداخله‌جو نبود، فرشته‌ای بود که خداوند برای پیشرفت کار مشروطیت، مأمور ساخته بود و با وجود آن معایب، بر این بساط ترتیب تازه، حقوق غیر قابل انکار داشت و بحق از ارکان مشروطیت محسوب بود (ص ۶۳۱).

نکته‌ای که این‌جا باید مورد توجه قرارگیرد، این است که چرا از نظر احتشام السلطنه، سید عبدالله با آن همه تلاش در جهت به بار نشستن حرکت مردم، حقّ دخالت در امور را نداشته باشد. چرا سخنان و فعالیت‌های او در مجلس، مداخله‌جویی دانسته می‌شود؛ اما خود احتشام که هنگام به بار نشستن نهضت و تحمّل مرارت‌ها و مشکلات، در فرنگستان،

۱. ابراهیم صفایی: رهبران مشروطه، ص ۱۹۴.

روزگار سپری می‌کرد، به خود، حق دخالت داده و ضدّ سیّد سخنرانی می‌کند و به او نسبت رشوه‌خواری می‌دهد؟ این پرسشی است که پاسخ آن را باید در تفکرات سکولاریستی احتشام السلطنه جست.

۴. سیّد محمد طباطبایی در نوشته‌های احتشام

از دیگر رجال معروف و فعال در حرکت مردمی نهضت عدالتخواهی که نقش رهبری‌اش جای تردید ندارد، سیّد محمد طباطبایی است که مؤلف به او معتقد بوده، درباره‌اش می‌نویسد:

آقا سیّد محمد طباطبایی، شخص بسیار ساده و فی الواقع اهل بهشت بود؛ به آزادی و مشروطیت حقیقتاً دل بست و با صداقت برای تحصیل آن قیام نمود. تحت امر و فرمان پسر دومش آقا سیّد صادق بود (ص ۵۲۱).

۵. دیدگاه احتشام السلطنه درباره‌ی شیخ فضل‌الله نوری

شیخ فضل‌الله نوری، از جمله شخصیت‌های برجسته در جریان مشروطه است که هر محقق و نویسنده‌ی دست به قلم برده و از حوادث نهضت عدالتخواهی قلم زده، او را مورد توجه قرار داده و درباره‌اش به داوری نشسته است. یکی او را شهید عزّت و جنازه او بر سر دار را پرچم آزادی و آزادگی و مظهر وفا و دل‌بستگی به دین و شریعت نبوی دانسته و دیگری نسبت استبداد و همکاری با مستبد و ریاست‌طلبی به او داده است.

احتشام السلطنه نیز شیخ شهید را از نظر دور نداشته و در ملاقاتی که با آخوند خراسانی در نجف اشرف داشته است، شیخ را فردی ریاست‌طلب معرفی می‌کند و در این باره می‌نویسد:

چون می‌دانستم که اختلاف و ضدیت حاج شیخ فضل‌الله با آقا سیّد عبدالله مجتهد و غیره بر سر مسند ریاست و انتفاع شخصی است و این مسأله لاف‌ل در نزد من مجهول نبود و وقتی به مشروطه‌طلبی آقا سیّد عبدالله و مخالفت آقا شیخ فضل‌الله نمی‌نهادم، به آقای آخوند ملامحمد کاظم عرض کردم: موافقت و مخالفت این هر دو مجتهد، مربوط به مسند ریاست روحانیت است، نه رژیم مشروطه. اگر آقا شیخ فضل‌الله نوری مشروطه‌خواه می‌بود و علم مشروطه‌طلبی را به دوش گرفته بود، آقا سیّد عبدالله با وجودی که باطناً به آزادی دل‌بسته است، از سر رقابت با شیخ، علم مخالفت با مشروطیت بر می‌افراشت (ص ۵۷۲).

تأملی کوتاه در کلام احتشام

برای آگاهی از صحت و سقم دیدگاه نویسنده، مناسب است گزارش یکی از مورخان مشروطه ذکر شود. هاشم محیط مافی در کتاب مقدمات مشروطیت، خلاصه‌ای از مذاکرات میان سیدعبدالله بهبهانی و سیدمحمد طباطبایی با شیخ فضل‌الله که در زاویه مقدسهٔ عبدالعظیم صورت گرفته را آورده است. در این گزارش، شیخ فضل‌الله، هدف خود را از تحصن عبدالعظیم و مخالفت با مشروطه بیان می‌کند. محیط مافی می‌نویسد:

از طرف مجلس، مقرر شد که آقایان سید عبدالله و آقامیرزا سیدمحمد طباطبایی به حضرت عبدالعظیم بروند و به هر طریقی که صلاح می‌دانند، همراهانش را به شهر برگردانند. ... شیخ و سایر علما، نهایت پذیرایی را برای ورود علما به جا آوردند و با نهایت احترام حضرات را وارد باغ (محل سکونت شیخ) کردند. ... سیدعبدالله مجتهد، شروع به مطلب نمود که سبب این حرکت ناگهانی [=تحصن] شما در این مکان چه بود؟ ... شیخ شروع کرد به بیان تلاش‌هایی که جمعاً برای نهضت انجام دادند و هزینه‌هایی که پرداختند و قضیهٔ انتخاب وکلا و تدوین قوانین و ... می‌گوید: کراراً گفتم ما طبقهٔ مسلمانان که دارای قانون و کتاب آسمانی هستیم، چرا از روی قانون قرآن رفتار نکنیم و از روی قانون آلمان و انگلیس وضع قانون نماییم. کسی به این حرف‌های من اعتنایی نکرد؛ بلکه در روزنامه‌ها مرا توهین کردند و در این وقت، جماعتی از این مردم، زبان بدگویی و بدنویسی بر ما گشودند تا آن اندازه که مرا از اظهارش شرم می‌آید. ... تکلیف خود را در آن دیدم که در گوشهٔ خانه نشینم و از مردم کناره گرفتم؛ چندی در خانه مقیم شدم. شما دو بزرگوار چند بار مرا به اصوار به مجلس بردید. در مجلس غیر از جمع اضعاء و اختلاف آرا از وکلا ندیدم و جمعی را چنان با خود طرف قهر و غضب دیدم که از چهرهٔ ایشان آثار قهر پدید بود که مرا از ملاقات با ایشان اندیشه بود. همان قدر که از مجلس بازگشتم در خانه نشستم و در بر خلق بستم. ... آن وقت، ملت غیور، خانه‌نشینی مرا گمان اسباب چینی کردند؛ در مجالس متعدده در دفع من سخن می‌گفتند؛ آخر الامر، جماعتی مخصوص، کمر قتل مرا سخت بستند و اصلاح امور مملکت اسلامی را در اعدام و افنای من دیدند. ...

آقای طباطبایی رو به شیخ کرد و گفت: مقاصد شما چه چیز است و مستدعیات شما چه؟ بفرمایید ما هم بدانیم. شیخ خواسته‌ها و مقاصد خود را در سه چیز خلاصه کرد: اولاً فعلاً در موضوع مشروطیت و مجلس و وکلا و حدود و عرف، ابدأ حرفی نداشتم و ندارم. در حد سلطنت و حدود وزرا و دوایر دولتی حرفی نیست و این مجلس برای امروزهٔ ما خیلی لازم است؛ اما چه نوع وکیل برای مجلس لازم است؟ دارای چه صفاتی باید باشد؟ ... وکیل

مسلمان، باید مسلمان باشد و وکیل خارج از ملت اسلامی به درد ما نمی‌خورد و امور ما را برصلاح نمی‌کند. هفت الی هشت نفر هستند که از متهمی گذشته، مسلمان نیستند. خود شما هم آن‌ها را می‌شناسید. خلاصه این چند نفر از مجلس باید خارج شوند. مطلب دوم: مجلس برای ما خیلی خوب است. مشروطیت خیلی به جا است؛ اما مشروطه باید قوانین و احکامش سر مویی از طریقه شرع مقدّس نبوی خارج نشود؛ پس ما را در موضوع مشروطیت ابدأ حرفی نیست؛ اما آزادی که جزو مشروطیت نیست. آزادی زبان یک چیز است؛ اما نه تا اندازه‌ای باید آزاد باشد که بتواند توهین از کسی بکند، آزادی قلم و زبان، برای این است که جراید آزاد نسبت به ائمه اطهار هر چه خواهند بنویسند و بگویند؟ «کوکب دری» را بخوانید تا بدانید من از چه راه است که این طور می‌شوم ...؛ اما مسأله سیمین: شما را به خدا و به مسلمانی شما و وجدان شما، ببینید سزاوار است که پیشوایان و مجتهدین دین شریف اسلامی در پای منبر حاضر باشند و یک نفر واعظ متهم بایه العقیده، در بالای منبر هزاران ناسزا نسبت به علما و پیشوایان و نسبت به بزرگان دین و نسبت به وزرا و اعیان و اشراف و غیرها بگوید. ... این مردم گنج ملت ما، به شما راه نمی‌برند، امروزه چون محتاج شما هستند، این است که شما را با لفظ، به مراتب عالی‌تر رسانده‌اند؛ برای این است که قوه و قدرتی به دست بیاورند. آن وقت شما را از درجات علیا به مرتبه سفلا برمی‌گردانند. اولین علامتش این است که میانه شما را با من چنان برهم زده‌اند که هیچ وقت اصلاح نشود. امروز نوبت من است، چند روز دیگر نوبت شما می‌رسد. ... آیا شنیده‌اید که همین واعظین، از ترس عقاب امور دیوانی و اولیای امور، دربه‌در ولایات بودند؛ امروز با خوشوقتی بازگشت کرده، می‌خواهند ما را به ترقی و سعادت راهنمایی نمایند؟ به هر تقدیر این چند نفر واعظ که قبیح اعمال و نیت ایشان به همه کس مکشوف است، یا باید از تهران مهاجرت نمایند یا قلدغن شوند و قدم بر منبر نگذارند.

آخرالامر طباطبایی مجدداً متذکر شدند که شما به شهر تشریف بیاورید، من ضامن و ملتزم می‌شوم که هر سه مطلب شما را انجام و شما را آسوده دارم. سند هم اگر بخواهید خواهم داد. شیخ گفت جناب عالی از این ضمانت‌ها بسیار فرموده و التزام‌ها داده‌اید؛ زیرا که این داستان اولین ما نیست. فعلاً این سندی که می‌خواهید به من بدهید، مثل همان سند است؛ خیر سند ندهید؛ ضامن من نشوید. به سلامتی به شهر بروید، مراتب را در مجلس مطرح کنید، اگر صلاح دیدند و مختصر مستدعیات ما را انجام کردند، ما همین طور که آمدیم، خودمان به شهر مراجعت خواهیم کرد، [خلاصه مستدعیات] [آزل: عزل و تبعید شش نفر وکیل از مجلس؛ دوم: قلدغن موقوفی جراید و تبعید دو سه نفر از مدیران جراید از تهران؛ سوم: تبعید چهار نفر واعظ از تهران یا قلدغن و ترفتن منبر.]^۱

۱. هاشم محیط مافی: مقدمات مشروطیت، ص ۳۶۸-۳۵۷. البته اصل این نوشته‌ها مربوط به کتاب خطی میرزا

این مختصری بود از سخنان شیخ فضل الله نوری که در آن، علت مخالفت و تحصن در زاویه مقدسه را بیان کرده است. حال باید این سخنان را در کنار کلام احتشام گذاشت و داوری کرد و دید آیا شیخ، فردی ریاست طلب است یا نگرانی شیخ چیز دیگری است؟ او نگران مجلسی است که نمایندگان ناصالح که به دین و احکام آن تقید ندارند، بر کرسی آن تکیه زدند و جالب آن جا است که خود احتشام بر این امر واقف است؛ چرا که می نویسد:

مجلس، مرکب از جماعتی مردمان مختلف الشکل، مختلف العقیده، با تعدادی از علما و جماعتی از اصناف بی خبر از همه چیز و همه جا و جمعی فحاش و معترض تشکیل یافته بود. در آن میان، عده خیلی قلیل مردمانی بودند که بالنسبه اطلاعات مختصر و سطحی داشتند و خود را به شکل مردم فرنگ و بلکه مستفرنگ در آورده بودند، یقه و دستمال گردن می بستند و تظاهر می کردند که روی زمین نمی توانند بنشینند؛ چند نفر از کهنه دزد های سابق که در تمام عمر، امورات خود و پدرانشان را از دزدی و رشوه خواری می گذارند و شهرت خوبی نداشتند (ص ۵۹۴).

نگرانی دیگر شیخ، از روزنامه های هتاک و بی قید و بند است که به بهانه آزادی، هر آنچه خواسته و توانسته می کنند که در این باره هم احتشام می نویسد:

شب نامه و روزنامه ها پر بود از تعریف و تملق گویی و نقاشی، تعریف و تمجید بی موقع از اشخاص غیر قابل تمجید و فحش و بدگویی بلا جهت به اشخاصی که مستحق آن نبودند (ص ۵۹۲).

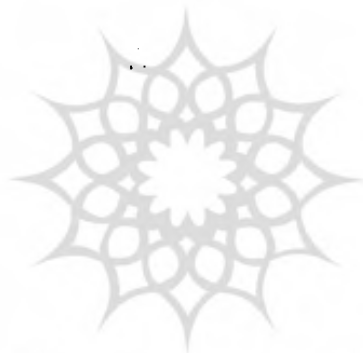
آن چه تاریخ شهادت داد و مورخان با خامه قلمشان ثبت کردند، خود گواهی است بر حقانیت شیخ و مرام او و پیکر بی جان او بر سردار نامردمی، مهر بطلانی است بر گمان های ناصواب ضد شیخ.

چه زیبا گفت که امروز نوبت بر من است و فردا بر شما و تاریخ دید که همان هوراکشان و القاب دهندگان، دو فردای دیگر، با شش تیر حیدر عمو اوغلی، سید عبدالله بهبهانی را در منزلش به شهادت رساندند و زبان سید طباطبایی را از گفتن هر سخنی بستند و اجازه تکلم به او ندادند.

۱۱ نصرالله مستوفی تفرشی است که متأسفانه محیط مافی، بدون ذکر منبع، مطالب را از آن کتاب اخذ کرده است. جهت توضیح بیشتر، ر.ک: محمد ترکمان: مکتوبات، اعلامیه ها، ص ۱۳-۱۵.

کتابنامه

۱. احتشام السلطنه، محمود، خاطرات احتشام السلطنه، تدوین سید محمدمهدی موسوی، اول، تهران، انتشارات زوّار، ۱۳۶۶ش.
۲. ترکمان، محمد، مکتوبات، اعلامیه‌ها،... و چند گزارش پیرامون نقش شیخ فضل الله نوری در مشروطیت، ج ۲، اول، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۳ش.
۳. صفایی، ابراهیم، رهبران مشروطه، دوم، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۲ش.
۴. کسروی، احمد، تاریخ مشروطه ایران، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۹ش.
۵. محیط مافی، هاشم، مقدمات مشروطیت، به کوشش مجید نفرشی - جوادجان فدا، اول، تهران، انتشارات فردوسی، ۱۳۶۳ش.
۶. ناظم‌الاسلام کرمانی، محمد، تاریخ بیداری ایرانیان، بخش اول، به کوشش سعیدی سیرجانی، پنجم، تهران، نشر پیکان، ۱۳۷۶ش.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی